



بیانات در دیدار وزیر و مسؤولان وزارت فرهنگ و آموزش عالی و رؤسای دانشگاه‌های کشور - 23 مرداد/ 1369

بسم الله الرحمن الرحيم

از زیارت آقایان علما و اهل معرفت و فرهنگ و دانش و دانشگاه، خیلی خوشحالیم. نسبت به خیلی از آقایان، از نزدیک ارادت و سابقه‌ی اخلاص داریم؛ بخصوص بعضی از دوستان که با آنها معاشرتهای طولانی و ممتد داشتیم، از جمله برادر عزیزمان آقای دکتر معین که تقریباً چند سال به‌طور مستمر - اقل هفته‌ی یک‌بار - ایشان را زیارت می‌کردیم. از این‌که ایشان این مسؤولیت مهم را عهده‌دارند، خوشحالیم؛ هم به خاطر معنویت و شخصیت انقلابی و اسلامی و حقیقتاً دلسوزی که از ایشان سراغ داریم، و هم به خاطر قدرشناسی مسایل دانشگاه‌ها و علم کشور، که شاهد بودیم چه قدر ایشان نسبت به این مسایل اهمیت می‌دهند.

جلسه‌ی شما برادران عزیز برای من، جلسه‌ی خیلی دلنشینی است. اگر فرصت می‌شد که می‌نشستیم و صحبت می‌کردیم، خیلی بهتر بود؛ ولی متأسفانه من وقتش را ندارم، والا آمادگی و بلکه شوقش را دارم. حالا به مصداق "ما لایدرک کله لایترک کله"، به همان اندازه‌ی که میسور است، مطالبی را عرض می‌کنم.

عمده‌ی مطالب، تقریباً همان چیزهایی است که در بیانات آقای دکتر معین ذکر شده بود: رشد علم، رشد تحقیق، رشد کمی، گسترش در نقاط محروم، اهمیت دادن به بعضی از چیزهایی که در دانشگاه‌ها حقیقتاً اهمیت دارد، تکلیف نهادهای انقلابی را به‌طور قاطع مشخص کردن، آنها را به شکل معقول و درستی تقویت کردن، مدیریت و مسایل مدیریت و تقویت آن. اینها حرفهایی است که در این چند ساله، واقعا مسایل حاد و اساسی دانشگاه‌ها بوده است و من هم درباره‌ی این مسایل، مکرر مطالبی را عرض کرده‌ام و حقیقتاً چیز جدیدی نیست. البته در شنیدن، اثری است که در دانستن نیست. ای بسا انسان چیزهایی را هم می‌داند، لیکن گفتگوی آنها و شنیدن و باز شنیدنشان تأثیراتی دارد و در انسان انگیزه ایجاد می‌کند.

شاید خوب بود که ما در جمع شما، به مسایل فرهنگ عمومی کشور می‌پرداختیم. فرهنگیان اصلی کشور، شما هستید. فرهنگ جامعه، رشد معرفت و بینش و خصلتها و فرهنگ انقلابی، کجا باید بحث بشود و رویش فکر و

تصمیم‌گیری بشود؟ جز در جمع دانشوران و فرهنگیان انقلابی و متعهد؟ برای من و شاید برای هر کسی که حقایق فرهنگی جامعه و حقایق موجود در دستگاههایی را که متصدی و متکفل علاج آنها هستند - اعم از هنری و ادبی و علمی و تبلیغی و دینی و غیردینی - بداند، واقعا عقده‌ی است. تصمیم‌گیری شد، روی کاغذ نوشته شد که فرهنگ عمومی کشور، کجا و چگونه باید بررسی بشود؛ لیکن بین آنچه که هست و آنچه که باید تحقق پیدا کند و به

مرحله‌ی شدن برسد، خیلی فاصله است. ای کاش مسایل دانشگاه‌ها جلوی چشم را نمی‌گرفت، آدم به این مسایل می‌پرداخت و قدری با شماها صحبتی می‌شد؛ ولی به اعتقاد من، الان مسایل دانشگاه‌ها هم مسایل حادثی است.

با وجود همه‌ی این مطالب درستی که آقای دکتر معین فرمودند و آنچه شده و بناست بشود، در عین حال، انصافاً وقتی یک عنصر مؤمن به این انقلاب و مؤمن به این تحول عظیمی که با این ریشه‌ی عمیق و با این اهمیت، در کشور ما ایجاد شده، به دانشگاه کشور نگاه می‌کند، می‌بیند که این، آن بال پروازدهنده، آن چرخ پیش‌برنده و آن موتور حرکت‌دهنده - به هر چه می‌خواهید، تشبیه کنید که باب چنین حقیقت عظیمی باشد - نیست.

دانشگاه‌های ما، عیب و ایراد دارد؛ باید ایرادش برطرف بشود. البته توقع معجزه نیست. آنچه که من عرض می‌کنم، حرف یک آدم ایده‌آل‌گرای بی‌توجه به واقعیتها نیست. شما می‌دانید که من چند سال مسؤول اجرایی این کشور بوده‌ام و حقایق را می‌دانم. وانگهی، همین‌طور که ایشان اشاره کردند، با مسایل دانشگاه‌ها و بودجه‌ی آن آشنا هستم. در عین حال، اینها را عرض می‌کنم.

من می‌خواهم بگویم، شما که این بار را بر دوش گرفتید، با این دید کلان - به قول مصطلح جاری شماها - یا با این



دید کلی از بالا - طبق تعبیرات ماها - به مسأله نگاه کنید. یک ذره از این آب و گل جزییات خلاص بشویم و ببینیم چه باید کرد، تا این چرخها را از گل بیرون کشید. ما همین‌طور دور خودمان نچرخیم؛ بلکه عقب نرویم. دانشگاه نظام جمهوری اسلامی، باید کسانی را تربیت بکند که تکیه‌ی این نظام، به آنها باشد. یعنی این نظام، از لحاظ علمی و عملی و مدیریت و گشودن گره‌های ریز و درشت بر سر راه زندگی این ملت، به آنها تکیه کند. مگر غیر از این است؟ دانشگاه برای چیست؟ مگر بی‌علم، می‌شود زندگی کرد؟ می‌شود پیش رفت؟ می‌شود به حقوق ملی خود واقف شد، یا آن حقوق را به دست آورد، یا در راه آنها به مبارزات درست دست زد؟ ملتی که علم ندارد، محکوم به عقب ماندگی و ذلت و بارکشی و بداخلاقی و دون و فرودستی در معادلات جهانی است.

علم، امروز نقش خیلی زیادی در دنیا ایفا می‌کند. این کسانی که امروز بر دولتها و دستگاه‌های سیاسی دنیا در کشورهای بزرگ مسلطند، انسان‌های معمولی هستند و از متوسط برجستگان، پایین‌ترند. کارها و حرفه‌ایشان، این را نشان می‌دهد. آنها یا از لحاظ فکری و یا از لحاظ انسانی و اخلاقی پایین‌ترند. ببینید دیگر، این امریکا و این هم غرب است. اینها در عین حال، بر دنیا حکومت می‌کنند. چرا؟ به خاطر علم.

تا کی باید ملت‌های مسلمان، از آن چیزی که در تحرك و شخصیت یک نظام، در وصول به حقوق یک ملت، در تأثیر برای سازندگی دنیا، مایه‌ی اصلی است، تهیدست بمانند؟ بدون علم که در دنیا هم نمی‌شود اثر گذاشت. شما بهترین آدم‌های دنیا باشید، ما بهترین و شریفترین و عزیزترین ملت‌ها باشیم؛ وقتی نتوانیم روی بشریت اثر بگذاریم، وقتی نتوانیم این گرداب مهلك را مهار بکنیم، چه فایده‌ی دارد؟ رسالت یک انسان که یک رسالت فردی و خانوادگی و یک رسالت ملی به معنای محدود نیست؛ بلکه یک رسالت انسانی است. انسان، اصلاً در محدوده‌ی انسانیت زندگی می‌کند. مگر می‌شود این همه کارهای بزرگ را بدون علم انجام داد؟ این علم ما کجاست؟

خدا سلاطین قاجار و پهلوی را لعنت کند و از این رجال پلید و خبیثی که بخصوص از زمان ناصرالدین شاه تا زمان محمدرضا، امور این کشور را به دست داشتند، نگذرد که با این ملت با استعداد و این جواهر قیمتی استعدادی که در این کشور هست، چه کردند. می‌دانید که در این کشور، استعداد ایرانی، از متوسط استعداد کشورهای دنیا بالاتر است. این نکته را من از آدم‌های مطلع و وارد و با اتکا به آمار نقل می‌کنم. سابقه‌ی ما هم، همین را نشان می‌دهد. این ملت را در دورانی که می‌شد خودش را لاقل به این گردونه‌ی اسبی که داشته می‌رفته، برساند، در خواب عمیقی فرو بردند. یک وقتی بیدار شده که آن گردونه به موتور رسیده، آن موتور به جت رسیده، آن جت هم به موارد پیشرفته‌تری رسیده و جز غباری از حرکت کاروان علم بشریت، چیزی در دست ما نیست.

انقلاب، یعنی این که تحولی در همه چیز به وجود بیاید. یکی از آن تحولات هم، در مقوله‌ی علم در این کشور است. نگویید ما پول و بودجه نداریم. بله، خیلی کارها با پول انجام می‌گیرد؛ لیکن به نظرم می‌رسد که کل دستگاه علم و دانش کشور، باید با یک دید انقلابی به مسأله نگاه کند؛ مثل آن کسی که فرزندش درون آب افتاده و دارد غرق می‌شود؛ مثل روحیه‌ی همان مبارزی که در دوران پیش از پیروزی انقلاب، هیچ چیز - نه زن، نه بچه، نه زندگی، نه خانه، نه راحتی - نمی‌فهمید و همه‌ی زندگیش مصروف این می‌شد که کاری انجام بدهد. دستگاه علمی کشور، باید این‌طور جلو برود و هر چیزی که مانع سر این راه است، حقیقتاً برطرف بشود. بنابراین، در دانشگاه‌ها باید برای علم و تحقیق و تحقیقات کاربردی، کاری کرد و حرکتی انجام داد.

امروز بحمدالله دستگاه وزارت و دستگاه دانشگاه‌ها، یک تشکیلات حزب‌اللهی است. من خیلی از شما آقایان را از نزدیک می‌شناسم و به کار و انگیزه و ایمانتان واقفم. انتظار می‌رود که به این مسأله - یعنی توسعه‌ی علم و دانش - بپردازید.

نکته‌ی دیگری که من مکرر در سخنرانیها و در همین مراسم مختلف دانشگاهی عرض کرده‌ام و شاید این حرف تکراری باشد، لیکن مهم است و باید بگویم، مسأله‌ی دین در دانشگاه‌هاست. دین، به همین معنای تدین، مورد نظر



است. آن تفسیر غلط روشنفکری از دین و همان تصوراتی که بعضیها داشتند و کج رویها و کج فهمیهایی که در مسایل دین بوده، آن را نمی‌گویم. تجربه نشان داد که آن تصورات، یک پول سیاه هم ارزش ندارد. من عمرم را در همین چیزها صرف کرده‌ام؛ از دور حرف نمی‌زنم. دین به معنای تدین، یعنی پایبندی به احکام اسلامی، قبول، اذعان و تسلیم. روایت هم دارد، قرآن هم همین است: "ان الدین عندالله الاسلام". اسلام یعنی چه؟ "من اسلم وجهه الله" یعنی چه؟ یعنی صورتت را تسلیم خدا کن. این، دین است. مظهرش در مورد احکام شرعی، همین است دیگر. آیا دانشگاههایی ما این‌گونه‌اند؟

علتش این است که کسانی دانشگاه را بنیانگذاری کردند که اساس دین را، نه که قبول نداشتند - بالاتر از این بود - می‌خواستند اصلاً دین را ریشه کن کنند. می‌بینید دیگر. مگر غیر از این است؟ این، تاریخچه‌ی دانشگاه است. این، تاریخچه‌ی فرهنگ اروپایی در کشور ماست. کسانی که آن فرهنگ را آوردند، اعتقادشان این بود که اینها حرفه‌ی مفتی است! روشنفکری جدید، اصلاً این‌طوری متولد شد؛ ضد دین و مخالف با دین و عازم بر قلع و قمع دین. دانشگاه هم که طبعاً زایشگاه و پرورشگاه همین روشنفکری جدید اروپایی بود. بنابراین، فضا، فضای غیردینی شد. این فضا، متعلق به دانشگاه وابسته‌ی به غرب، پرداخته‌ی صنایع غرب و ساخته شده‌ی آن دیار بود؛ اما دانشگاه اسلامی چه؟

همه‌ی آن مطالبی که راجع به علم و این حرفها گفتیم، آن وقتی معنا پیدا می‌کند که این عالمی که شما درست می‌کنید، متدین باشد؛ والا اگر عالم بی‌تدین بخواهید، هست. به آمریکا و انگلیس و فرانسه بروید، این قدر علمای بزرگ و دانشمندان عالی‌مقام - که حالاحالاها مانده شماها به آنها برسید - هستند؛ اما بی‌دین، ضد دین، ضد آرمانها و اهداف ما. مگر ما می‌خواهیم آن‌طوری عالم درست کنیم؟ مگر جمهوری اسلامی می‌خواهد عالم بی‌دین درست کند؟ هر کسی در دانشگاه - فرقی نمی‌کند که این تشکیلات شما، یک تشکیلات پزشکی باشد یا غیر آن - فکرش این باشد که این حرفها را رها کنید و حالا بگذارید درسشان را بخوانند، این فکر، غلط و مردود است. باید درسشان را با تدین بخوانند. تدین، چیزی نیست که برایش زمانی بگذاریم و بگوییم حالا این مدت را درس بخواند، بعد شروع به تدین کند! تدین که این نیست. تدین، جزو وجود و ذهن انسان است، با انسان رشد می‌کند، شکوفایی پیدا می‌کند و در تمام حرکات انسان اثر می‌گذارد. دین که بیگانه‌ی از زندگی نیست. دین، در یک کلمه حرف زدن، در یک اشاره، در یک موضعگیری، تأثیر می‌گذارد. انسانی که معتقد به دین است، مگر می‌تواند مدتی بی‌دین زندگی کند؟ محیط دانشگاه، باید محیط دینی باشد. باید این را تأمین کنیم. و این نمی‌شود، مگر این که شما که رؤسا و مسؤولان دستگاههای دانشگاهی کشور هستید - بیش از همه، آقای وزیر و معاونان ایشان و بعد هم رؤسای دانشگاهها و دانشکده‌ها - صدم درصد با تعصب دینی و انقلابی و پایبندی شدید و اصرار بر این که باید دین حاکمیت پیدا کند و چتری بر زندگی محیط دانشگاه بزند، این هدف را تعقیب کنید. از کلمه‌ی تعصب نترسید. تعصب جاهلی بد است. عصبیتی که از روی جهالت نباشد، خیلی هم خوب است. عصبیت، معنایش جهالت نیست. البته از یک استاد، چنین انتظاری نمی‌رود. یک استاد، ممکن است مسیحی باشد. او اصلاً این را قبول ندارد. هیچ اشکالی ندارد که از او دعوت کنید، به این جا بیاید. استادی که نماز نمی‌خواند و بی‌دین است، مانعی ندارد که از او دعوت کنید، به این جا بیاید؛ منتها مواظب باشید که این استاد از وجود خودش، نخواهد بی‌دینی صادر کند. به حریم این شیء مقدس، مساس و اصطکاک نداشته باشد، اشکالی ندارد که بیاید. اگر اصطکاک داشت، نیاید. این، حرف همیشه‌ی من است. همیشه اعتقاد من این بوده و هست. آن استادی که بناست بیاید علمی را بیاموزاند و اعتقادی را که روح آن علم است، بگیرد و از بین ببرد، نباید بیاید. این، دزد و مضر است. یک وقت کسی می‌گوید، تندیهایی می‌کنند و بی‌رویه عمل می‌نمایند، که طبیعی است هر جا تندی بی‌رویه‌ی باشد، غلط است؛ این که محل بحث نیست. بحث، سرشماست که چگونه می‌خواهید تصمیم بگیرید: عاقلانه، خونسرانه،



با تسلط بر جوانب امر؟ آن استاد یا آن مسؤولی که در رابطه‌ی خودش با دانشجو، می‌خواهد پایه‌های ایمان دینی آنها را - که همان ایمان انقلابی است - سست بکند، چه مسؤول و چه دلسوزی است؟ چه ارزشی برای پیشرفت علم کشور دارد؟ او چه کمکی به استقلال این ملت می‌تواند بکند؟ این، همان دانشگاه گذشته می‌شود که حقیقتاً برای این مملکت سودمند نبود؛ شما نباید بگذارید.

هزاران دکتری که آمدند، بچه‌هایی را نجات دادند، مریضه‌هایی را شفا دادند؛ هزاران مهندسی که دهها هزار ساختمان ساختند، اینها را می‌دانیم. مسأله و مشکل یک ملت، اینها که نیست. دانشگاه وابسته‌ی به غرب، دانشگاه متکی به اراده و فرهنگ دیگران، نمی‌تواند برای یک فرهنگ مفید باشد. این، دو عنصر اصلی است.

از همه‌ی عناصر مؤمن خوب استفاده کنید. برای خاطر خدا، دور این مسایل خط و خطبازی را هم در محیط دانشگاه قلم بگیرید و نگذارید گسترش پیدا کند. شما که رؤسا هستید، جلوی شما را بگیرید. این مسایل اختلافات و نزاع سیاسی و خطبازیها، واقعا ضرر زده است. در دانشگاه، در این سالهایی که من اطلاع دارم، اکثریتی دانشجوی بی‌مبالات و بی‌تقید نسبت به دین و مسایل دینی - نمی‌گویم بی‌اعتقاد - مشغول کار خودشانند و اقلیتی معتقد به دین، به دو، سه گروه تقسیم شده‌اند و به سروکله‌ی هم می‌زنند! این، بلاهت است. یک عده تندرو، یک عده کندرو؛ یک عده راست، یک عده چپ! اگر راست می‌گویند، بنشینند با همدیگر تفاهم بکنند و آن کار اصلی را انجام بدهند. حالا این که متعلق به محیطهای دانشجویی و دانشجویان است که باید متوجه باشند، چه کار می‌کنند؛ شما که رؤسا و مسؤولان هستید، مواظب باشید که در این دعوای مضر، مبدا یک ذره به اشتعال کمک کنید. یعنی یک تراشه‌ی چوب هم که بریزید، شما مقصرد. یک طرف را تقویت کنید، یک طرف را تضعیف کنید؛ این مسایل را کنار بگذارید.

اعتقاد به دین، درجاتی دارد. گیرم آدمهایی هم باشند که آن اعتقاد روشن سالم و آن تفکر انقلابی زیبا را - که آدم حتی از تصورش حظ می‌کند - نداشته باشند و یک درجه پایینتر باشند؛ باشد، بهتر از آن کسی است که هیچ چیز از آن را نداشته باشند. بالاخره نمی‌شود گفت که یا صددرصد، یا هیچ. صددرصد هم خوب است، نوددرصد هم - درجه‌ی بعدش - خوب است، هشتاددرصد هم - درجه‌ی بعدش - خوب است، هفتاددرصد هم - درجه‌ی بعدش - خوب است. هفتاددرصد کجا، پنجدرصد کجا؛ هفتاد درصد کجا، صفرکجا! آخر چرا این محاسبات این قدر واضح، در رفتار و اعمال ماها مورد ملاحظه قرار نمی‌گیرد؟

وبعدالتیا والتی، آقای دکتر معین فرمودند که ما را حمایت کنید. من هر کاری بتوانم، حاضرم انجام دهم. البته آن چیزی که نقدتر از همه است، دعاست که می‌توانم آن را بی‌دردسر برایتان انجام بدهم - که البته انجام می‌دهم - و غیر از دعا و بعد از دعا هم هر کاری واقعا بتوانم و برای من میسر باشد، دوست می‌دارم که انجام بدهم و ان شاء الله انجام خواهم داد. شماها را حقیقتاً یکی از آن سنگین‌بارترین مأموران الهی می‌دانم که بار سنگینی را بردوش گرفته‌اید. هم به خاطر این جرأت و فداکاری، تحسینتان می‌کنم و هم برایتان واقعا از خدای متعال کمک می‌خواهم. هرکاری هم که ممکن باشد، ان شاء الله حاضرم انجام بدهم. اجمالا، آقایان این جهت‌گیریها را فراموش نکنند و همچنان جدي و مصرانه، آن را دنبال کنند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته